

ریشه‌های قتل اسفندیار

در داستان رستم و اسفندیار

مرتضی برخورداری

کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دبیر آموزش و پرورش

چکیده

یکی از داستان‌های شاهنامه که بیان ملموس اساطیر و باورهای کهن مردم ایران است، داستان رستم و اسفندیار می‌باشد. هر دو این شخصیت‌ها در نوشته‌های مزدایی ایرانیان مقدس دانسته می‌شوند و در وصف آنان سرودها و روایت‌هایی آمده است. گشتاسب، پدر اسفندیار، یکی از پادشاهان کیانی است که زرتشت در عصر او ظهور می‌کند. او حامی زرتشت می‌شود و فرزندش، اسفندیار، کمر به تبلیغ دین بهی می‌بندد. از آنجا که اسفندیار خواهان تاج و تخت پدر است و پدر پادشاهی خودکامه، تراژدی دیگری در شاهنامه رقم می‌خورد و اسفندیار در جوانی گرفتار جنگال مرگ می‌شود. در این مقاله سعی بر آن است که ریشه‌های قتل اسفندیار در این داستان جذاب بررسی گردد.

کلیدواژه‌ها: رستم و اسفندیار، گشتاسب، دین زرتشتی، ایزدمهر، ریشه‌های قتل

مقدمه

این داستان که به روایت فردوسی به نظم درآمده سرگذشت اسفندیار، جوان جویای تخت و تاج است که بر اثر بدعهدی پدر و عواملی دیگر در جوانی به کام مرگ فرو می‌رود و تراژدی دیگری در شاهنامه رقم می‌خورد. اسفندیار «شاهزاده ایرانی پس از کشته شدن زریر، عموی خویش، داد مردانگی بداد و برار جاسب تورانی غلبه کرد و آیین زردشت را به اطراف پراکند... زردشت به پاس این خدمات بزرگ، او را به کیفیتی که چندان روشن نیست روین

تن کرد؛ به‌طوری که از تمام بدن او فقط چشم‌هایش آسیب‌پذیر بود»، (یاحقی، ۲۱۹، ۱۳۶۹).

ریشه‌های قتل اسفندیار

۱. پیمان‌شکنی گشتاسب

او به فرزند خود پنج بار وعده پادشاهی و تاج و تخت را می‌دهد و هر بار به بهانه‌ای از این کار خودداری می‌کند و پیمان خویش را زیر پا می‌گذارد. گشتاسب می‌هراسد که خداوند او را به سبب وفا نکردن به

از آنجا که گشتاسب پادشاه ایران وظیفه حمایت از پیمان‌ها را دارد و خود پیمانی را که بارها با پسر بسته شکسته است، نامش در زمره پادشاهانی قرار می‌گیرد که ایزدمهر جهت مجازات آنان فرزند براننده آنان را به هلاکت می‌رساند

عهد مجازات کند. از این‌رو می‌کوشد تاج و تخت را پس از اسفندیار به بهمن اعطا کند تا خویش را از پادافره پیمان‌شکنی در حق اسفندیار دور سازد که اگر این کار را نکند، باید منتظر مجازات باشد. در واقع، این ترس ناشی از مجازات ایزدمهر یکی از خدایان بزرگ هند و ایران است. «ایزدمهر طرفدار کشوری است که پیمان را بپاید و نابودکننده سرزمینی است که پیمان را نگاه ندارد»، (روایت پهلوی، ۱۳۷۹: ۱۰۵). به عبارت دیگر، نگاه داشتن پیمان و وفاداری به عهد در ایران باستان اهمیتی

چشمگیر داشته است؛ به‌گونه‌ای که «حتی اهریمن نابکار نیز در ابتدای آفرینش پیمان می‌بندد و توانایی آن را ندارد که از آن سر بتابد»، (آموزگار، ۱۳۷۹: ۱۱-۱۳). از آنجا که گشتاسب پادشاه ایران وظیفه حمایت از پیمان‌ها را دارد و خود پیمانی را که بارها با پسر بسته شکسته است، نامش در زمره پادشاهانی قرار می‌گیرد که ایزدمهر جهت مجازات آنان فرزند براننده آنان را به هلاکت می‌رساند.

۲. جاه‌طلبی و سلطنت‌خواهی اسفندیار

اسفندیار با غرور و جاه‌طلبی فکر صاحب تاج و تخت پدر را در سر می‌پرورانده است. «او هنگامی که هنوز نوبت فرمانروایی‌اش نرسیده است خواستار سلطنت پدر می‌شود»، (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷). او شاهزاده‌ای قدرت‌طلب است که برای کسب قدرت حاضر است با رستم بجنگد. به عبارت دیگر، رستم برای اسفندیار یک مشکل واقعی تصور می‌شود که باید برای دفع آن اقدام نماید و اسفندیار «به حکم آنکه مردانه بودی و هر رزمی که نام آن بیشتر بودی و با حصول تر، او را هوس بیشتر برخاستی و از همه ملک و از همه کامی دوست‌تر داشتی» (بلغمی، ۱۳۸۶: ۶۰۹) به سمت مرگ می‌رود.

۳. حسادت گشتاسب نسبت به فرزند

«او اسفندیار را به امید آنکه کشته شود به جنگ‌های گوناگون از جمله جنگ با رستم می‌فرستاده است»، (طبری، ۱۳۵۲: ۶۸۱/۱) زیرا اسفندیار بعد از گرویدن گشتاسب به



۵. اختلاف رستم و اسفندیار از بعد

معنوی و دینی

«اسفندیار نماینده ترویج دین زرتشتی به اقصی نقاط کشور است و رستم پهلوانی است که بر آیین پدران خود می‌ماند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۵۰) لذا این اختلاف عقیده با گفت‌وگو حل نمی‌شود و هر کدام از این پهلوانان نماینده عقیده و دین خود هستند. در این گیر و دار فقط یک عقیده پیروز می‌شود. به عبارت دیگر، پهلوان پیروز این کشمکش اسفندیار نیست.

نتیجه‌گیری

با بررسی نقش‌های اساطیری در داستان رستم و اسفندیار و همچنین علل کشته شدن این پهلوان نتایج زیر حاصل می‌گردد.

۱. گشتاسب پنج بار با اسفندیار عهد می‌بندد که مسند پادشاهی را به او واگذارد و هر بار به بهانه‌ای پیمان خویش را می‌شکنند. لذا ایزدمهر، یکی از خدایان بزرگ ایرانیان، او را مجازات می‌کند و فرزند برومندش را به هلاکت می‌رساند.

۲. سرنوشت محتوم اسفندیار و هوس تاج‌خواهی پیش از موعد، او را به سیستان می‌کشاند و در مقابل مرگ قرار می‌دهد.

۳. اختلاف عقیدتی رستم و اسفندیار با گفت‌وگو حل‌شدنی نیست؛ زیرا اسفندیار بر دین زرتشت است و رستم بر دین پدران خود، پس تنها راه ممکن کشته شدن یکی از طرفین می‌باشد که آن هم اسفندیار است.

۴. سرنوشت محتوم اسفندیار

چنانچه در روایت شاهنامه نیز مشهود است، سرنوشت اسفندیار از آغاز آن بوده که در جوانی به کام مرگ فرو رود و تقدیر او چنین است که به‌دست رستم در سیستان کشته شود: «گشتاسب پس از آگاهی از تقدیر، اگرچه غمگین می‌شود و قصد تغییر تقدیر را دارد، از جاماست می‌شنود که از این ناگزیر گریزی نیست» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹۸/۵) به‌نظر می‌رسد تقدیری که جاماسب پیش‌گویی کرده، آن‌قدر اطمینان و محتومیت نهفته است که گشتاسب راهی جز گردن نهادن بدان ندارد و اگر گشتاسب او را به سیستان نمی‌فرستاد باز هم «هوس» او به‌دست رستم رقم می‌خورد.

دین زرتشت، کمر به گسترش و تبلیغ دین بهی می‌بندد. بلعمی می‌گوید: «گشتاسب چون آن کارها را به دست اسفندیار برآمده بود از او بترسید» (بلعمی، ۱۳۸۶: ۶۰۹) لذا اسفندیار را برتر از خود می‌پندارد و او را در ترویج دین بهی جلوتر از خود می‌شمارد. گشتاسب برای ارضای حس حسادت تمام تلاش خود را برای نابودی اسفندیار به‌کار می‌گیرد: «گشتاسب بر فرزند حسد برد و ضمن دادن وعده تاج و تخت، وی را به جنگ با رستم روانه کرد. رستم چنان که اسفندیار می‌خواست، نپذیرفت که دست‌بسته به نزدیک گشتاسب رود و سرانجام با راهنمایی و چاره‌جویی سیمرغ عمر اسفندیار را که به چوب گز بسته بود سرآورد» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۸۴)

منابع

۱. آموزگار، زاله؛ «پیمان»، بخارا، (۱۳۷۹)، شماره ۱۴ و ۱۳.
۲. بلعمی، محمدبن محمد؛ تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، هرمس، تهران: ۱۳۸۶.
۳. دینوری، احمدبن داود؛ اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نی، تهران: ۱۳۸۱.
۴. روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران: ۱۳۶۷.
۵. طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم یابنده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران: ۱۳۵۲.
۶. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، ج ۵، تصحیح جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف، تهران: ۱۳۸۶.
۷. نه‌ایه الارب فی اخبار الفرس والعرب، ج اول، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، انجمن آثار مفاخر ایران، تهران: ۱۳۷۵.
۸. یاحقی، محمدجعفر؛ فرهنگ اساطیر در ادبیات فارسی، فرهنگ معاصر، تهران: ۱۳۸۶.